

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ

حضرت علیؑ به فرزندشان می‌فرمایند:

قَالَ لَمْ يَأْتِكُمْ إِلَّا بِحَسَنِ وَلَمْ يَنْهَكْ إِلَّا عَنْ قَبِيحٍ

خداوند تو را فرمان نداده است، مگر به کار زیبا و نهی نکرده است، مگر از کار زشت.

دو فرهنگ اسلامی با تحریک و تأثیر اندیشه یونانیان و همچنین به دلیل وجود پاره‌ای معارف درونی مکتب، از جمله وجود شیطان، این سؤال مهم و سرنوشت‌ساز پدید آمد که کارهای نیک و بد کدامند؟ و آیا احکام اخلاقی و ارزشی ما آدمیان بر خداوند هم جاری است یا نه؟ و آیا خداوند به هر چه نیک است فرمان می‌دهد یا هر چه خرداوند به آن فرمان می‌دهد، نیک است؟ آیا خدا هر چه نیک است می‌کند و یا هر چه او می‌کند نیک است؟ این سؤالات با همه صلابت و اهمیتی که برای معرفت دینی داشته و دارند، حقیقتاً پاسخ قطعی و روشنی پیدا نکرده‌اند. امروز نیز که این سؤالات حرارت و وحدت پیشین خود را میان ما ندارند، به دلیل حل شدن آنها نیست، بلکه به سبب سستی و بی‌حالی ما در مقام تفکر و متحجر شدن مواضع کلامی و غلبه فقه بر اندیشه دینی است:

ز نقص تشنه لبی به عقل خویش مناز

دلت فریگر از جلوه سراب نخورد

ما برای آنکه در چنبره سرگیجه آور و شکنجه‌کننده پاره‌ای از

اخلاق،

سؤالات صعب و غامض و بی‌پاسخ گرفتار نشویم، از اینجا آغاز می‌کنیم که حسن و قبح را به معنای زیبایی و زشتی بگیریم - نه به معنای نیکی و بدی اخلاقی - و بگوییم که نیکی و بدی هم به تبع زیبایی و زشتی پدید می‌آیند، تا علم الجمال با علم اخلاق مناسبت و ارتباط یابد و عرفان نیز با علم اخلاق مرتبط گردد. در روایات و معارف دینی هم که آمده است خدا زیباست و افعال الهی به دلیل زیبایی‌شان ستوده شده‌اند.

از آن طرف، زندگی فردی و اجتماعی انسانها نیز همواره با هنر آمیخته بوده است. هنرشناسی و هنرمندی انسان هم ریشه در زیبایی‌شناسی او دارد. هر جا انسانها تصرفی در طبیعت کرده‌اند تا بهره‌ای و تمنعی از آن ببرند، هنر خود را نیز در آن به کار گرفته‌اند و بدین ترتیب جهان نمایشگاهی از ابداعات آدمیان شده است. پس در همه جا آفریندگی را هم خداوند به آدمیان اعطا کرده است. پس در همه جا و همه حال، انسانها به کشف زشتها و زیباها و دسته‌بندی میان آنها و خلق زیباها پرداخته‌اند، حتی این حکم در افعال اختیاری آدمیان نیز جاری است. و اگر چه زشتی و زیبایی نزد موجودات ادراک‌کننده متفاوت و متغیرند، اما نسبی بودن زشتیها و زیباییها نزد آدمیان، واقعی بودن این امور را از آنها نمی‌ستاند. به عبارت دیگر، زشتی و زیبایی اموری اعتباری و ساخته ذهن بشر نیستند. برخلاف نیک و بد که از بیخ و بن مجازی و اعتباریند.



در تقسیم اولی دو دسته ادراک داریم: ادراکات حقیقی و ادراکات اعتباری. ادراکات حقیقی خود بر دو نوعند: دسته‌ای که مستقیماً از موجود خارجی حکایت می‌کنند و دسته دیگری که با واسطه تأثر روانی، از موجود خارجی حکایت می‌کنند. این دومی را «ادراکات حقیقی اضافی» می‌گویند.

مثلاً وقتی که می‌گوییم فلان شیئ مربع است، مربع بودن را به شیئ خارجی نسبت می‌دهیم. و صدق و کذب این خبز بستگی دارد به اینکه آن شیئ واقعاً مربع باشد یا نه. اما وقتی می‌گوییم فلان چیز شیرین یا تلخ است، مقصودمان این است که آن چیز کام مرا شیرین کرده است یا وقتی می‌گوییم فلان شیئ زیباست، به این معنی است که آن شیئ در چشم من زیبا افتاده است. البته این شیرینی و تلخی و گرمی و سردی و زیبایی و زشتی هم احکام حقیقی هستند و پرده از اثر واقعی برمی‌دارند، لکن به واسطه اثری که ابتدا در ما می‌نهند. به تعبیر دیگر ذهن ما از شیئ شیرین عکس برداری نمی‌کند مگر پس از آنکه ما شیرین کام شویم. ولی برای درک شکل مربع، لازم نیست که

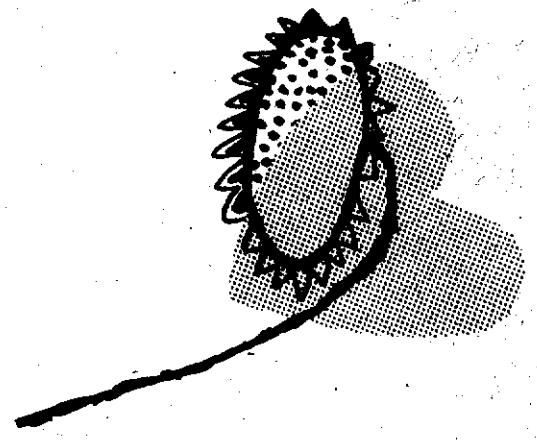
پرداخته ما هستند و حظی از واقعنمایی ندارند. این نوع ادراکات برای ما به منزله ابزار تلقی می‌شوند، مثل مالکیت، ریاست، زبان و امثال آن. و آدمی آنها را برای تدبیر زندگی جمعی پدید آورده است. ضابطه امر اعتباری این است که در مورد آن تعبیر «شمردن» یا «محبوب کردن» را به کار می‌بریم. وقتی می‌گوییم فلانی مالک فلان کارخانه است، یعنی او را مالک آن کارخانه می‌شمارند. یا وقتی می‌گوییم فلانی همسر فلان کس است، یعنی او را (بر وفق قوانین جاری عرفی یا شرعی) همسر فلان کس می‌شمارند و قس علی هذا. «است» و «نیست» در این قضایا، به معنی شمرده شدن و شمرده نشدن است. و پیدا است که باید ابتدا جامعه‌ای و اعتبارکنندگان وجود داشته باشند تا الف را الف بشمارند. پس تصدیقات اعتباری در جوامع پدید می‌آیند و حکایت از وضع و قبول عامه دارند، آن هم برای رسیدن به مقاصدی. و شأن اخبار از واقع ندارند. درست مثل ابزارهای دیگری که به کار زندگی می‌آیند از سوزن و بیل و جارو گرفته تا هواپیما و کامپیوتر و تلویزیون. نکته مهم این است که زیبایی

عبدالکریم سروش

زیباشناسی و عرفان

و زشتی از جمله این مفاهیم اعتباری نیستند، یعنی ما آنها را برای تصرف در عالم خارج به وجود نیاورده‌ایم. بلکه چون ما و جهان هر کدام ساختمان معینی داریم و موجودات جهان به اقتضای ساختمان خاص خود و به تناسب قابلیت ساختمان ذهنی ما هر کدام در ما تأثیر مشخصی می‌گذارند، زشتی و زیبایی متولد می‌شوند. بنابراین زشتیها و زیباییها حظی از واقعیت دارند و آدمیان بی‌جهت افعال یا اشیا را به اوصاف خشن و قبیح منتسب و موصوف نمی‌کنند. و از آنجا که انسانها از ساختمان روحی کم‌وبیش مشابهی برخوردارند، در طبقه‌بندی زشتیها و زیباییها احکام مشابهی صادر می‌کنند. زشتی و زیبایی، احکام اخلاقی هم نیستند، چرا که نیک و بد اخلاقی به نیت، عزم یا علم فاعل فعل بستگی دارد، به طوری که هیچ فعلی را بریده از فاعل آن نمی‌توان خوب یا بد دانست. اما زشت و زیبا چرا. دوکس ممکن است دروغ بگویند، اما از یکی بد باشد. و از دیگری نیک، تا عزم و علمشان چه باشد. لذا این سخن که «دروغ گفتن بد است» اساساً بد ادا شده است. دست کم باید گفت «دروغ گفتن از فاعلی که آن را بد می‌داند بد است». اما اینکه خود دروغ‌گویی «چون سلب اعتماد می‌کند برای بقا و تعادل زندگی جمعی زیان‌آور است»، سخنی است جامعه‌شناسانه (نه اخلاقی) و قابل اثبات و ابطال تجربی است و معادل نیکی و بدی اخلاقی نیست. بنا به قول همه متفکران و اخلاقیون، اگر فاعل ناآگاه یا سفیه یا مجبور باشد،

روان ما یا ذهن ما خودش مربع شود! اما البته شیرین کام شدن هم در گرو ساختمان واقعی و مشخصی است که شیئ شیرین دارد و به‌گراف نیست. لذا نسبت دادن شیرینی به امر خارجی، به‌واسطه است، نه بی‌واسطه؛ با ضابطه است، نه بی‌ضابطه؛ منتهی به امر واقعی می‌شود، نه فرض گراف. اگر ما ساختمان حسی دیگری داشتیم، شاید اشیایی را که امروز شیرین یا تلخ، زشت یا زیبا می‌یابیم، چنین نمی‌یافتیم. اما در مورد اوصافی که از آن خود موجودات است، چنین حکمی صادق نیست. ما نمی‌توانیم بگوییم فلان شیئ مربع است، چون ما او را مربع می‌بینیم. از دو حال خارج نیست: یا آن شیئ شکل مربع دارد و ما درست فهمیده‌ایم که در این صورت حکم ما صادق است، یا اینکه در ادراک آن شیئ خطا کرده‌ایم که در این صورت باز هم آن شیئ شکل خود را دارد و در داشتن شکل خاصش تابع ادراک ما نیست. اما وقتی می‌گوییم فلان شیئ شیرین یا تلخ است، در داشتن این وصف تابع ادراک ماست؛ اگر در ما تأثیر شیرینی بگذارد، آن را شیرین می‌نامیم و اگر تأثیر تلخی بگذارد، آن را تلخ می‌نامیم. البته هر دوی این تأثیرات حقیقند و منشأ خارجی دارند، زیرا چیزی که مثلاً در ما تأثیر شیرینی می‌گذارد، لابد ساختمان مولکولی خاصی دارد که در ذائقه ما چنین تأثیری می‌نهد و اگر ما هم نباشیم، آن ساختمان را خواهد داشت، گو اینکه کامی را شیرین نخواهد کرد. دسته سوم، ادراکات اعتباری هستند که صددرصد ساخته و



باید از آن گریخت یا در برابر هر نیکی خود را به انجام آن تشویق و تحریض نماید. در نظر او زشت‌ترین چیز، اهریمن و زیباترین موجود عالم خداوند و اولیای او هستند. و به طور طبیعی و به داعی پاک و پیراستگی درونی از یکی می‌گریزد و به دیگری می‌پیوندد. نکته دیگر اینکه همه چیز از آن حیث که منتسب به خداوند است، زیباست حتی گناهان و زشتیها. اما اگر این حیثیت انتساب را در نظر بگیریم و به خود فعل نظر اندازیم، زشتیها و زیباییها حکم دیگری پیدا خواهند کرد. حتی کافران (حق‌پوشان) و منافقان - که بنا به اراده‌ای که خدا به آنها داده است - کفر و نفاق می‌ورزند، از موجودات زیبای این عالمنند و فعلشان - اعم از کفر و نفاق - نیز زیباست. تمثیل نیکوی مولوی را به یاد داریم:

زشتی خط زشتی نفاش نیست
بلکه از وی زشت را بنمودنی ست

(مشوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۷۲)

زشت‌نویسی چون علامت مهارت فاعل است، ستودنی است، ولی منهای اسناد آن خط به فاعل، خود نقش زشت است. یعنی جهان با خدا زیباست و بدون او زشت است. در حقیقت فعل خلقت او زیباست، نه هر مخلوقی. به تعبیر دیگر، شما به افعال از دو حیث می‌توانید نگاه کنید: یکی از آن حیث که فعل خداوندند که در این صورت همه چیز زیباست. و دوم از آن حیث که فعل آدمیانند که در این صورت گاهی زشت خواهند بود. مطلب دیگر اینکه درک این زیباییها با کاملتر شدن آدمی مناسبت دارد. درشت مانند درک رنگهاست که با چشم داشتن آدمی رابطه دارد. انسان نابینا، درک رنگ هم ندارد و باب بزرگی از ادراکات به رویش بسته است. درک زیباشناسانه با درک حقوقی - فقهی فاصله دارد. ممکن است کسی سالها نماز بخواند، اما زیبایی عبادت را نچشد و نفهمد. یا از سر اطاعت، زکات بدهد و حج برود، اما زیبایی انفاق و حج گزاردن را بحقیقت نبیند. چنین طاعت کردنهایی است که عبوسی می‌آورد و خامی را نمی‌برد. مبارزه حافظ و حافظ منشان با خامی هم برای همین بوده است. انسان پخته است که زیبایی را می‌فهمد، چه در شریعت چه در طبیعت:

خامان ره نرفته چه دانند ذوق عشق؟
دریادلی بیجوی دلیری سرآمدی

(دیوان حافظ، غزل ش ۴۳۹)

حافظ می‌گفت:

عبوس زهد به وجه خمار تنشیند
میرد خرقه دُردی کشان خوشخویم

(دیوان حافظ، غزل ش ۳۷۹)

این سخن حافظ از زیباشناسی و شرع‌شناسی او برمی‌خیزد. آدم زاهد عبوس، حظی از شریعت ندارد تا چه رسد به حظ از طبیعت. اما چرا باید کسی که به دستورات شریعت عمل می‌کند، عبوس و تندخو و اهل ملال باشد:

گفتم گره نگشودام زان طره تا من بوده‌ام
گفتا منش فرمودام تا با تو طزاری کنی
پشمینه‌پوش تندخو از عشق نشینده است بو
از مستی‌اش رمزی بگو تا ترک هشیاری کنی

(دیوان حافظ، غزل ش ۱۹۱)

این طزاری که در حرکات و حوادث عالم خلقت و طبیعت

فعلش مشمول داوری اخلاقی قرار نمی‌گیرد، در حالی که آن فعل از نظر زیباشناسی مانند سایر پدیده‌های طبیعت، خالی از زشتی و زیبایی نیست، هر چند که فاعلش نداند چه می‌کند. بنابراین فعل بشر یا خداوند موصوف به زشتی یا زیبایی خواهد بود، اما به خودی خود - بدون در نظر گرفتن فاعل - متصف به بدی و نیکی اخلاقی نمی‌شود. از اینجاست که اخلاق و عرفان با یکدیگر پیوند می‌یابند. پس وقتی که حضرت علی می‌فرماید که خداوند جز به زیبا فرمان نمی‌دهد و جز از زشت باز نمی‌دارد، این حُسن و قُبْح را به معنای اخلاقی آن نمی‌گیریم، بلکه به معنای زیباشناسی آن می‌گیریم. و در ورطه مشکلات و معضلات این سؤال - که به تحریک اندیشه یونان گریبانگیر مسلمین شده بود - نمی‌افتیم که آیا هر چه خدا انجام می‌دهد نیک است یا هر چه نیک است انجام می‌دهد. آیا نیکی و بدی مستقل از خدا و به منزله معیاری برای افعال او وجود دارند یا نه؟ ما می‌گوییم هر چه او می‌طلبد، زیباست و از هر چه نهی می‌کند، زشت است. و البته زشتی و زیبایی اوصاف حقیقی مخلوقات اویند. از این‌جا مردم بر دو دسته می‌شوند: یک دسته به دلیل اینکه کاری شرعاً واجب (یا حرام و مذموم) است آن را انجام می‌دهند (یا از آن می‌پرهیزند)، این طایفه، متوسطین یا اصحاب یمینند، اما یک درجه بالاتر از آنها، کسانی هستند که فعل را به دلیل آنکه مفتون و مجذوب زیبایی آن می‌شوند انجام می‌دهند و به دلیل زشتی‌اش از آن اجتناب می‌کنند و این البته با واجب و حرام شرعی منافاتی ندارد. بنابراین کسی که منظر الهی و ذائقه‌خداایی پیدا کرده است امور زیبا و زشت را همان‌گونه می‌بیند که خداوند می‌بیند. در عالم عرفان هم برای عارف چیزی غیر از حسن جاذبه ندارد. امور زیبا او را جذب می‌کنند و به سوی خود می‌کشند و امور زشت او را از خود دور می‌سازند و می‌گریزانند. برای این است که این گروه در صحنه هستی بازیگرند نه تماشاگر، فعائد نه منفعل. کاری را که انجام می‌دهند یا از انجام آن امتناع می‌کنند به این علت نیست که آنها را به انجام یا ترک این افعال امر یا نهی کرده‌اند. آنها خود می‌بینند که پاره‌ای از امور زیباست و دلبرده آنها می‌شوند و پاره‌ای از امور زشت است و از آنها می‌رند. هر اندازه فردی از سطح متوسطین یا اصحاب الیمین بالاتر برود و در سلک مقربان و سالکان درآید، به همان اندازه در تشخیص زشتی و زیبایی حظ و بهره بیشتری خواهد برد. مقام عصمت چیزی جز این نیست. شخص معصوم یا ولی‌الله (یعنی قریب به عصمت) قدرت تشخیص زشتیها و زیباییها را از منظر ربوبی دارد. بنابراین لازم نیست تا در برابر هر کار زشتی به خود تلقین کند که

است، همه برای زدودن آن عبوسی زاهدانه و نشانیدن خوشخویی به جای ملال و تیرگی است. ملاطفت و نرمی و لطافت نصیب کسانی است که توفیق کشف زیبایی نصیبشان شده است. زیباییها با روح آدمی و با فربهی او تناسب تام دارند. بنابراین هر کس زیباپسندتر باشد، آدم تر است. و هر کس که توفیق کشف زیبایی و لذت بردن از آن و دلبره شدن نسبت به آن را ندارد، باید در تمامیت انسانی خود تردید کند. زیباپسندی نشانه آشکاری است از سیر شخصیت انسان از مقام نقصان به مرتبه کمال و شخص زیبایی شناس زیباپسند قطعاً هنرمند هم خواهد بود. به همین دلیل همه عارفان ما هنرمند بودند. اصلاً «عارف بی هنر» یک تناقض است و امکان ندارد. شرط مسلمانی عارفانه و عمیق این است که آدمی هم مجذوب و دلبره زیباییها باشد و هم دستی در هنر و حظی از هنرمندی داشته باشد، نه اینکه ملول و ملال انگیز باشد.

از این مطلب می خواهم نتیجه مستعجلی بگیرم و آن اینکه، شرط اسلامی شدن جامعه و دانشگاهها که این همه در محافل خصوصی و عمومی از آن سخن می رود، این است که زیبایی و هنر از در و دیوار آن بیارد. بنده بارها شاهد بوده ام که در نشستهای گوناگون در باب اسلامی کردن دانشگاهها، همه جا سخن این بوده است که دختران باید حجاب خود را رعایت کنند، یا اموری از این قبیل. آیا فقط اجرای احکام عبوس فقهی علامت اسلامیت است؟ هیچ گاه بر این نکته مهم تأکید نرفته است که شرط مسلمانی و خداپرستی، زیباپرستی هم هست. خداوند زیباست و اگر کسی از درک زیبایی او حظی نبرده باشد، چه بهره ای از خداپرستی یافته است؟ پرستشی که فقط به داعی خوف باشد، پرستش تام نیست، گرچه مقبول است و آدمی را از جهنم می رهند، اما بهشت بسی فراتر از این مرتبه است.

وقتی که ما به اسلامیت، به خداپرستی و به قدسی بودن فکر می کنیم در درجه اول باید به زیبا بودن روح بیندیشیم. این زیبایی روح به زیبایی اجتماع خواهد انجامید. فرد متشرع نباید از زیباییها بگریزد. در تاریخ فرهنگ ما همواره این تصور وجود داشته است که اندوهناکی و گریانی علامت دینداری است و نشاط و زیبادوستی و گشاده رویی، نشانه بی پروایی و دوری از خداست. این تصورات باطل باید جای خود را به این اندیشه های حق بدهد که خدا زیباست و همه چیز را زیبا آفریده است^۱ و این زیباییها با آدمیت آدمی نسبت و پیوند وثیق دارند، بنابراین انسانی به خدا نزدیکتر است که روحاً زیباتر است و انسانی که زیباتر است خدا نزد او حاضرتر است. و همین است سر آنکه پاره ای از صوفیان ما چنین جمال پرست بودند و گاه کارشان به افراط هم می کشید ما وقتی از «دید عارفانه» می گوئیم بلافاصله اندیشه های عزلت طلبانه صوفیان در نظرمان زنده می شود. در حالی که دید عارفانه دید زیباشناسانه است. عرفان یعنی توانایی دیدن زیباییها در این عالم و زیبا دیدن و زیبا عمل کردن. جامعه ای که توفیق بیشتر در پرده برداری از حُسنها دارد، توفیق بیشتری نیز در عبادت خداوند خواهد داشت. حسن در همه چیز وجود دارد؛ فقط کاشف می خواهد و برای کشف و پرده برداری از آن هم باید به وجود حُسن و عشق و محبت اعتقاد داشته باشیم و توانایی درکش را کسب کنیم. یک بار دیگر نیز این نکته را گفته ایم که سر پایان ناپذیری سخن پیامبران و عارفان و اولیای الهی چیست. آنان به مخزن بی پایانی از حُسن متصلند که هر چه از آن برمی گیرند، کم نمی شود. شخص هر چه بیشتر با این حُسن آشنایی پیدا می کند زبانش بیشتر باز می شود و

اخبار و اسرار بیشتری را درمی یابد و بازگو می کند:

مرا تا عشق تعلیم سخن کرد
حدیثم نکته هر محفل بود

(دیوان حافظ، غزل ش ۲۱۷)

بلبل از فیض گل آموخت سخن ورته نبود
این همه قول و غزل تعبیه در مقارن

(دیوان حافظ، غزل ش ۲۷۷)

در اینجاست که عرفان گرچه یک پله بالاتر از اخلاق می ایستد اما آن را کاملاً در کام خود می گیرد، حش را ادا می کند و حد آن را نیز به ما می شناساند. نکته دیگر اینکه به تعبیر عارفان هر مقامی ادبی دارد:

نبض عاشق بی ادب برمی جهد
خویش را در کفه شه می نهد
بی ادب تر نیست کس زو در جهان
با ادب تر نیست کس زو در نهان
هم به نسبت دان وفاق ای مُتجَب
این دو ضد با ادب با بی ادب
بی ادب باشد چو ظاهر بنگری
که بود دعوی عشقش هم سری

(مشوی، دفتر سوم، ابیات ۳۶۸۱ - ۳۶۷۸)

اگر کسی از حیث ظاهر به رفتار عاشقان بنگرد، گاهی آن را



بی ادبانه و لایبالی (بی بیالآت) می‌یابد، اما اگر کسی به باطن رفتارش نگاه کند، آن را عین تأدب بخواد دانست. یعنی در واقع اخلاق ذومراتب است. بسته به اینکه انسان خود را در حضور چه کسی ببیند، ادب او تفاوت پیدا خواهد کرد. اخلاق و تأدب و قیود بیشتر. مردم در این جهان به داعی ملاحظه آدمیان دیگر است. به همین دلیل کثیری از مردم در اعمالشان پروای باطن ندارند، چون باطنشان در معرض دید کسی نیست. فقط ظاهر اعمال و گفتارشان را مراعات می‌کنند. البته تا وقتی هم که نگاه دیگران وجود دارد، خود را در بند می‌بینند. ادب و اخلاق بدین معنا، قید و بند است. برای بسیاری از مردم وجود و حضور خداوند نوعی قید و بند است. یعنی چون خدا وجود دارد کار بد نمی‌کنند، یا کار خوب انجام می‌دهند. در چشم یک زاهد عبوس، حضور خداوند حضور یک زندانبان است؛ زندانبانی که مراقب و مواظب است که کار بدی انجام نشود. این چنین عبادت و اخلاقی که محصول خوف از آتش است، به قول حضرت علی ع، عبادت بردگان است. حضور خداوند را همچون حضور یک زندانبان یا برده‌دار جبار تلقی کردن اخلاقی را پدید می‌آورد که عین قید و بند و زنجیر است. گروهی نیز خداوند را به امید پاداش می‌پرستند و تا وقتی طمع به آن پاداش وجود دارد، تابع آن اصول اخلاقی باقی خواهند ماند. به هر حال آدمیان بسته به اینکه خود را در محضر چه کسی ببینند، آداب و اخلاق خاصی خواهند داشت؛ در محضر زندانبان و برده‌دار، ادب بردگان و در محضر تاجر، ادب خریدار لازم است، اما در محضر محبوب، ادب اخلاق عاشقانه شایسته است. در محضر چنین خدای محبوبی ایثار و فداکاری معنای واقعی خود را می‌یابد:

لاابالی عشق باشد نی خرد
 عقل آن جوید کز آن سودی برد
 ترک‌ناز و ننگ‌داز و بی‌حیا
 در بلا چون سنگ زیر آسیا
 سخت رویی که ندارد هیچ پُشت
 بهره‌جویی را درون خویش کُشت
 پاک می‌بازد نباشد مزدجو
 آنچنانکه پاک می‌گیرد ز هو

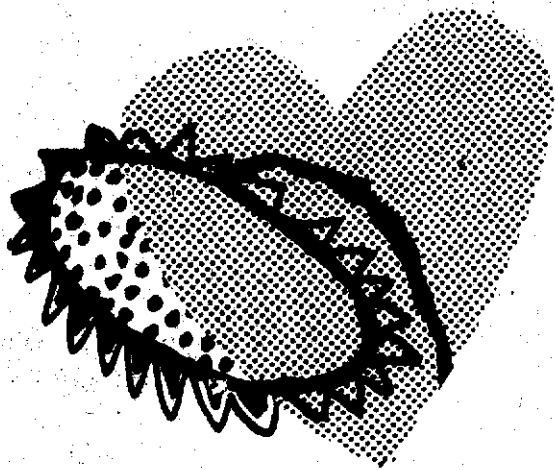
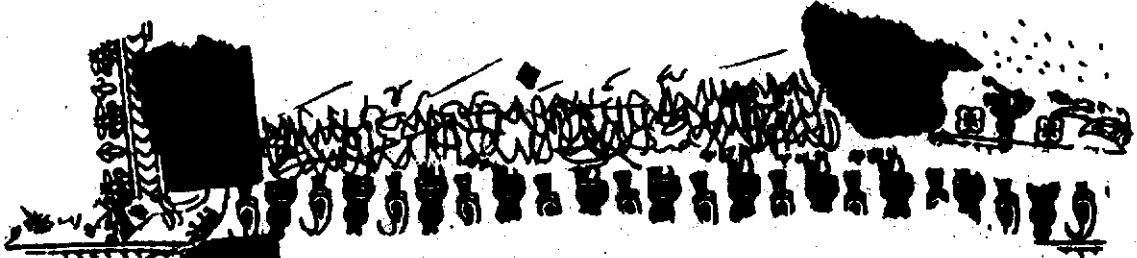
(مثنوی، دفتر ششم ابیات ۱۹۷۰ - ۱۹۶۷)

این ادب به مقام حضور در محضر محبوب و معشوق متعلق است. بر مبنای کتابهای اخلاق تشخیص اینکه کدام یک از فضایل به کدام یک از مقامات تعلق دارد، کار دشواری است، اما در پرتوی این تقسیم‌بندی در می‌یابیم که کجا می‌توان دم از ایثار و فداکاری زد و کجا نمی‌توان. به این ترتیب نظام اخلاقی و تربیتی بخوبی تنظیم می‌شود. ما در جامعه دینی حاجت داریم که اخلاق را از سطح امر و نهی خشک بالاتر ببریم. چنان نکنیم که فرزندانمان از دین و اخلاق فقط امر و نهی و دستور را بفهمند. اینها چیزهایی نیست که اخلاق حقیقی از آن زاده شود. باید به فرزندان خود نسبت درست انسان و خدا را بیاموزیم. اگر در ابتدای عمر و در بادی رشد در او جرعه‌ی معنی ایجاد نکنیم، بعد است که این مهر بعدها در دل او بنشیند. اما متأسفانه در علم اصول - که منطق استنتاج احکام فقهی است - همواره رابطه و نسبت خدا با انسان، نسبت مولا با برده است. تصور نکنید قائل بودن به این نسبت، در روح آدمی، در استنباط فقهی و در تدبیر امور اجتماعی تأثیر نمی‌گذارد. روشن است که تصور خدایی

که مانند برده‌داران جبارانه و خودخواهانه بر سر بردگان می‌ایستد و بهانه می‌گیرد تا عقوبت و شکنجه کند و به جهنم بفرستد، موجد هیچ رابطه عاطفی نخواهد بود. اما خدایی که مهربان و محبوب و رحیم و رحمان است، بندگی کردنش ذوق دیگر دارد. نگویید غضب هم از شؤون رحمت الهی است و در پیچیده در اوست؛ این حرف درستی است، اما نتیجه نادرستی از آن گرفته می‌شود. اگر این است پس به جای بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم بگویید و بنویسید: بسم‌الله‌الغضبان‌الشدید. عارفان از این حیث خدمت بزرگی به جوامع دینی کرده‌اند؛ هر جا دیگران سرکه ریخته‌اند، آنان شکر پاشیده‌اند. امروز کسانی که قدری طعم سنگین می‌چشند، وامدار آن شکرریزانند.

اخلاقی که امروز در میان ما دینداران جاری است، اخلاقی متناسب با تصویر خدای برده‌دار است، نه یک خدای زیبا و دوست‌داشتنی. باید ادب مناسب با حضور خدای زیبا را در تربیت جامعه و خانواده تعلیم دهیم و به کار گیریم. آن زیبایی تأثیر خود را در هنرها ظاهر خواهد کرد. اگر جامعه دینی حظی از هنر نداشته باشد، معنایش این است که به زیبایی خداوند راه نبرده است. اما خود امیرالمؤمنین ع چه اندازه نسبت به این زیبایی وقوف و گرایش داشته و به چه میزان از آن بهره‌مند بوده‌اند؟ ایشان از سوی برخی مخالفان متهم به بدبینی نسبت به جهان هستند. بعضی تعبیرات نهج‌البلاغه هم می‌تواند به همین مسأله دلالت داشته باشند. دو باب زهاد ایشان از سر تحسین و تصویب می‌فرماید: «مؤمن در این جهان، خیرها را از سر بغض و کینه می‌شنود. وقتی به انسان با ایمانی که دنیا را خوب شناخته خبر می‌دهند که فلانی مالدار شد، مثل این است که به او گفته‌اند او تهیدست شد.»^۶

در این باره شواهد دیگری نیز در نهج‌البلاغه وجود دارد. اما حقیقت این است که داوری در این باب بر اساس سخنان امیرالمؤمنین ع کار آسانی نیست. زیرا در جاهای دیگر حسن زیباشناسی ایشان نیز غلیان کرده است؛ مثلاً در جایی که از زیبایی و شگفتی طاووس یا از زیبایی قدسی ملائکه سخن می‌گویند. اما همین مطلب قابل توجه است که ایشان تا وقتی که پیامبر ص در قید حیات بودند، هیچ سخنی نگفتند. ۹۹ درصد سخنان علی ع پس از وفات پیامبر ص است. بخصوص وقتی خلیفه شدند و فرصت برای سخن گفتن پیدا کردند، این‌گونه سیل آسا جملات زیبا و دلربا می‌گویند. شاید زیباتر از سخنانشان، خوشنشان‌داری ایشان از سخن گفتن در طول حیات پیامبر ص و مدتی بعد از پیامبر ص بود که لاجرم و بنا به ضرورت‌هایی سکوت اختیار کرده بودند. اما وقتی که زمان سخن گفتن رسید، بخوبی از عهده آن برآمدند. به طوری که عده‌ای از فصحای عرب برای آنکه سخنان فصیح بگویند، خطبه‌های نهج‌البلاغه را حفظ می‌کردند. کلمات ایشان به لحاظ ادبی و فن بلاغت از زیبایی و درخشندگی بسیاری برخوردارند و این مطلب را سخنوران و ادبای عرب اقرار کرده‌اند. بارزترین جلوه‌ای که ما از روح آن حضرت ع در عالم زیباشناسی می‌توانیم ببینیم، به غیر از عدالت و جوانمردی و شجاعت، همین سخنان است. آنچه مجذوبیت این بزرگوار را بر زیبایی و بخوبی نشان می‌دهد، همین جملات و سخنان زیبایی است که از ایشان صادر شده و نهج‌البلاغه را آینه تمام‌نمای درک زیباشناسانه آن بزرگوار کرده است. نزد عالمان و ادیبان صحنه‌ای که در آن زیباشناسی و روح هنرمندانه ظهور و تجلی می‌یابد، عرصه گفتار است. به همین دلیل بیشترین هنرمندان ما در



جامع صغیر، ج ۱، ص ۶۸.

۲. صحیحتر آن است که آنها را مُدْرَکات حقیقی و اعتباری بخوانیم. و به جای مُدْرَکات نیز در اینجا تصدیقات بیاوریم تا تقسیم‌بندی و داوری دقت بیشتر نیابد. ادراکات حقیقی صدق و کذب برمی‌دارند و صدق و کذبشان تابع فرض و میل ما نیست. اما مُدْرَکات اعتباری و مجازی صدق و کذبشان به فرض و قبول ما بستگی دارد.

۳. خلق السموات و الارض بالحقّ و صَوْرَکُم و الیه العصیر (تغابن، ۳).

۴. مراجعه کنید به مقاله «کم نخواهد شد بگو. دریاست این»، روزنامهٔ سلام، مورخ ۷۱/۱۱/۳، سال دوم، شماره ۴۸۷.

۵. ان قوماً عَبَدُوا اللّٰهَ رَغْبَةً فَتَلٰکَ عِبَادَةُ التَّجَارِوْ اِنَّ قوماً عَبَدُوا اللّٰهَ رَهْبَةً فَتَلٰکَ عِبَادَةُ التَّقْوِیِّ و ان قوماً عَبَدُوا اللّٰهَ شُکْرًا فَتَلٰکَ عِبَادَةُ الْاِحْرَارِ نهج البلاغه، کلمات قصار ۲۳۷.

۶. اِنَّمَا يَنْظُرُ الْمُؤْمِنُ اِلَى الدُّنْيَا بَعِيْنَ الْاِعْتِبَارِ. وَ يَتَقَاتُ مِنْهَا بَيْطِنَ الْاَضْطِرَّارِ وَ يَسْمَعُ فِيْهَا بِاَذْنِ النُّقْطِ وَالْاِنْفَاصِ. اِنْ قِيلَ اَثَرِيْ قِيلَ اَكْدَى و اِنْ فِرِحَ لَهٗ بِالْبَقَاءِ حَزِنَ لَهٗ بِالْفَنَاءِ. هَذَا و لَمْ يَأْتِهِمْ يَوْمَ نَبِيٍّ يَّبْلِسُوْنَ نهج البلاغه، کلمات قصار ۳۶۷.

۷. در آفرینش شگفت‌انگیز طاروس: خطبه ۱۶۵، ص ۱۶۹. و در باب فرشتگان: خطبه شماره ۱، ص ۴.

۸. چنان‌که گفته‌اند پیامبر ص اگر شعر کس دیگری را می‌خواندند، آن را می‌شکستند و به صورت ناموزون در می‌آوردند تا سخنشان بوی شعر ندهد. مثلاً این شعر را:

عميرة وقع ان تجهزت غاديا
كفى الشيب والاسلام للمرء ناهيا
چنین می‌خواندند: ... كفى الاسلام والشيب ...
و هم ایشان بودند که این شعر را «راست‌ترین شعر عرب» دانستند:
ألا كلّ شئ ما خلا الله باطل
و كلّ نعیم لا محالة زائل

(هر چیز جز خدا باطل است، و هر نعمتی بی‌گمان زوال‌پذیر است) و پیوسته که آن کلام، جز نظم چیزی نیست و شعریتی ندارد. چنین بود پرهیز آن بزرگوار از تخیل و شاعری.

عرضه شعر و نثر ظاهر شده‌اند. بنابراین انتساب وصف بدبینی و زشت دیدن جهان به حضرت علی ابا آن همه فصاحت و زیبایی در گفتار، پذیرفتنی نیست.

از سخنان آن حضرت چنین برمی‌آید که ایشان با ادیبان زمان خود تماس و آشنایی داشتند و اشعار عده‌ای از شعرای زمان خود را در حافظه داشتند. البته شخص پیامبر ص از شعر پرهیز می‌کردند، می‌باید منصب نبوت با کهنات و شاعری مخلوط شود و مردم گمان کنند که پیامبر یک ساحر سجع‌گوست. اما این قید و بند برای حضرت علی و دیگران نبود. به همین دلیل ایشان آزادانه به اشعار شاعران استشهد می‌کردند. اما بالاترین زیبایی در سخن این روح هنرمند و زیباپسند، این است که اولین جلوهٔ حسن را که از خدای خود دریافت می‌کرد، با خوف عجبین می‌نمود. این کاری است که هر کس توانایی انجام آن را ندارد. پیروان راستین این امام و پیامبران اگر حلقی از چنین زیباشناسی نداشته باشند، باید در پیروی خود از این امام همام تردید کنند. رواج دادن و راسخ کردن زیباپسینی و زیباشناسی در جامعهٔ اسلام و افشاندن آب لطفی بر خشونت‌های خوارچی که به نام اسلام مظلوم و خردنواز صورت می‌گیرد. و علی ع خود از اولین قربانیان آن بود، قطعاً مورد پسند امام و ملهم از روح لطیف عارفانه‌ای است که بر سراسر تاریخ مسلمانان سایه افکنده است.

یادداشتها

* این نوشتار، متن تحریر شدهٔ گفتاری است که در مورد نامهٔ حضرت امام علی ع به امام حسن ع در تاریخ ۱۳۶۹/۹/۹ در مسجد امام صادق ع ایراد شده است. این گفتار از جمله مقالاتی است که به‌زودی در جلد دوم حکمت و معیشت توسط انتشارات صراط منتشر خواهد شد.

۱. ان الله تعالی جمیل یحب الجمال ان یری اثر نعمته علی عبده و یبغض البؤس والتبؤس.

مسلم، ج ۱، ص ۲۶۵ مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۲۶ احیای علوم الدین، ج ۴، ص ۲۱۲.

ان الله تعالی جمیل یحب الجمال سخی یحب السخاء و یظیف یحب النظافة.